

مبانی انسان‌شناختی تربیت از منظر قرآن کریم و روایات (قسمت دوم)

نیک محمد خلیلی^۱

چکیده

یکی از محورهای اساسی در تلاش‌های فکری و علمی از دیرباز در تمام جوامع بشری، شناخت انسان و ژرفای وجود او بوده، و تلاش‌های فکری و علمی گسترده در باب شناختن زوایای وجود انسان از سوی انسان‌شناسان، عالمان، فیلسوفان و عارفان انجام گرفته، انسان در اسلام از منظرهای مختلف قابل بررسی است. انسان از منظر قرآن و حدیث، انسان از منظر فلسفه اسلامی، از منظر عرفان اسلامی، انسان در اخلاق اسلامی و... در این نوشتار انسان از منظر قرآن کریم بررسی می‌شود و مبانی انسان‌شناسی تربیت از آموزه‌های قرآنی استخراج می‌گردد.

در قرآن کریم در مورد انسان و شئون وجودی او، ادوار حیات، قابلیت‌ها و استعدادها و امور مربوط به او سخن بسیار رفته، از این پدیده پیچیده و شگرف با واژه‌های انسان، بشر، ناس، بنی آدم و... نام برده شده است. آموزه‌های قرآنی در مورد انسان از جامعیت ویژه و غنای درخور برخوردارند؛ زیرا آیات قرآنی به انسان به عنوان یک مجموعه نگریسته، مجموعه‌ای که دارای ساحت‌های متعدد، زوایا و شئون وجودی مختلف، قابلیت‌ها و استعدادهای گوناگون است.

در آیات قرآنی نوآوری‌های بدیع و بی‌بدیلی در مورد انسان وجود دارد که این مطلب هرگز با اندیشه بشری و با استفاده از عقل، حس، تجربه و عرفان قابل دستیابی نیست، مانند آیاتی درباره حیات اخروی انسان، چگونگی زندگی او در برزخ و قیامت، سعه و ساحت‌های وجودی آدمی بیان شده است و آموزه‌هایی که ایمان و عمل صالح را در شکل‌گیری شاکله و شخصیت انسان بیان می‌کند همه از نوآوری‌های بدیع و بی‌بدیل قرآنی است. آیات قرآن وحی منزل الهی و خطاناپذیر است، زیرا خاستگاه آن‌ها علم رب العالمین است.

^۱ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه و دانشجوی دکتری قرآن و علوم تربیتی
nkmkhalili@gmail.com

۱. مقدمه

انسان پدیده‌ای همسان سایر پدیده‌ها نیست، بلکه موجودی شگرف پیچیده و دارای ابعاد و زوایای وجودی گسترده است و رازهایی در او نهفته شده است که می‌توان او را نقطه پرگار هستی و مرکز دایره وجود دانست. زیرا توانایی‌ها و قابلیت‌هایش بی‌پایان، خردش ستایش برانگیز، عزم و اراده‌اش شگفتی‌آفرین و کمال لایق او حیرت‌انگیز است. او به تنهایی آئینه تمام‌نمای جهان هستی است و از توانایی‌هایی برخوردار است که می‌تواند چونان فرشتگان باشد بلکه از آن‌ها فراتر رود و خلیفه الله در زمین گردد.

بر این اساس چنین می‌نماید که شناخت انسان از بنیادی‌ترین مباحث عرصه تعلیم و تربیت است. زیرا موضوع تربیت و سنگ‌بنای آن انسان است و در صورتی که انسان ناشناخته باشد پس با چه نگاهی و از چه منظری مکتب و نظام تربیتی شکل می‌گیرد و بر چه اساسی اهداف و اصول تربیت تعیین می‌گردند؟

این نکته واضح است که همه عناصر و اجزاء نظام تعلیم و تربیت اعم از اهداف، اصول، روش‌ها، عوامل و موانع تربیت به گونه‌ای به موقعیت و وضعیت انسان ناظر است و از این رو در ساحت تربیت شناخت انسان و شناخت زوایای وجودی او ضرورت تام دارد.

علاوه بر این، نظام تربیتی وثیق و عمیق نظامی است که میان زیرساخت‌ها و مبانی تربیتی و روبناها رابطه منطقی وجود داشته باشد و در تعیین اهداف، اصول و روش‌های تربیتی به مبانی و زیرساخت‌ها کاملاً توجه شده باشد و در حقیقت وفاداری آن نظام و مکتب تربیتی نسبت به آن مبانی آشکار و نمایان باشد. روشن است درک و فهم این مهم بستگی به تبیین و شناخت دقیق همه مبانی به ویژه مبانی انسان‌شناختی دارد.

البته در این میان ما به این باور هستیم که تنها مکتب و نظام تربیتی‌ای توانسته انسان را به درستی با تمام زوایای وجودی و همه توانایی‌ها و قابلیت‌هایش تبیین و تعریف کند، مکتب حیات بخش اسلام و آموزه‌های قرآنی و روایی است. حال در این تحقیق به مهمترین مبانی انسان‌شناختی از منظر قرآن و روایات به روش توصیفی تحلیلی اسنادی پرداخته شده و مباحث چون خردورزی، عواطف، تأثیرپذیری و تأثیرگذاری، اختیار، اجتماعی بودن، عزت‌خواهی، مکانت و کرامت، کمال‌خواهی و... مورد بررسی و تحلیل قرار داده شده است.

۲. توجه به عواطف و نقش آن در تربیت انسان

از دیر باز نقش عواطف در زندگی انسان مورد توجه و عنایت ادیان الهی، حکیمان، عالمان، دانشوران و مصلحان بود و تأثیرگذاری عواطف در مراحل رشد انسان و رفتارهای فردی و اجتماعی و حتی در سلامت جسمانی، روانی و عقلانی او مورد اذعان بوده است. امروزه نیز بر اثر پیشرفت‌های روانشناسی و روانکاوی نقش عواطف در چگونگی تحریک و تداوم رفتار، مهار فعالیت و سلامت و بیماری افراد و سازگاری‌های فردی و اجتماعی و تأثیرگذاری آن‌ها در مبادلات اجتماعی به درستی تبیین شده و دانشمندان روانشناس و روانکاو و دانشوران علوم تربیتی و اخلاق در این باره فراوان سخن گفته‌اند.

عاطفه در لغت به معنای مهر و محبت، دوستی و علاقه‌مندی نسبت به دیگران است. و در روانشناسی به معانی متعددی به کار رفته است از جمله: هیجان، احساس، خلق، عادت هیجانی، هیجان توأم با ثبات و انفعالات و کشش‌های مثبت نظیر مهرورزی به دیگران و...

در قرآن کریم از عواطفی چون محبت، خشم، نفرت، حسرت، ترس و... سخن بسیار بکار رفته است. ما در این جا به بیان نقش بنیادین مهرورزی، و تأثیر عمیق قهرورزی و پیامدهای خشم از زبان قرآن می‌پردازیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...؛ پس به برکت رحمت الهی با مردمان نرمخو و پرمهر شدی و اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند» (آل عمران: ۱۵۹).

در این آیه شریفه اولین نکته این است که مهرورزی ریشه تکوینی و ساختاری دارد و به برکت رحمت الهی در نهاد آدمیان نهادینه شده است. دوم این که مهرورزی پیامبر(ص) نسبت به مردم نقش یگانه‌ای در پیشرفت اسلام دانسته شده است. سوم این که نتیجه تندخویی و سخت دلی، تنها شدن و غریب ماندن است. دیگر این که سیره و سنت پیامبر(ص) مورد رضایت خداوند است. لذا پس از این آیه فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» (آل عمران: ۱۵۹).

بنابراین، مهرورزی در تربیت نفوس، تزکیه و تطهیر باطن و به طور کلی در تعلیم و تربیت نافذ، موثر و تعیین کننده است، زیرا آدمی از درون دگرگون می‌شود و زمینه تربیت پذیری هموار می‌گردد و اعتماد مربی جلب می‌شود تا بدانجا که همه رازهای خود را با مربی باز می‌گوید.

گذشته از همه اینها مهرورزی نیاز طبیعی و اساسی انسان است. و این نیاز در اول کودکی شدید و در سالهای بعد تا پایان عمر نیاز او به محبت و مهرورزی کم نمی‌شود. نتیجه این که محبت و مهرورزی که یکی از مصادیق عواطف است، پایه و اساس تربیت است و باید در تعیین اهداف، اصول و عوامل تربیت مورد توجه ویژه قرار گیرد. ذکر این نکته لازم است که هر چند به ذهن می‌آید که مهرورزی و قهرورزی شیوه و روش تربیت باشد اما با توجه به این که مهر و قهر ریشه در جان انسان دارد و از عواطف به شمار می‌آید و جایگاه عواطف در نهاد و ساختار وجودی انسان است، ما می‌توانیم ادعا کنیم که توجه به عواطف از مبانی تربیت است و در اتخاذ اصول و تعیین اهداف و اعمال روش‌ها باید مورد توجه قرار گیرد و به همه این‌ها صبغه عاطفی داده شود.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي؛ ای موسی و من مهربی از خودم بر تو افکنم تا پرورش یابی و تحت نظر من ساخته شوی.» (طه: ۳۹) علامه در تفسیر این آیه شریفه به چند نکته اشاره می‌کند. اول اینکه تعبیر آیه شریفه تعبیری بدیع است و از آن فهمیده می‌شود که خداوند نسبت به موسی (ع) عنایت کامل داشته است (طباطبایی: ج ۱۴ ص ۱۵۱). دوم اینکه القای محبت الهی بر ظاهر و باطن موسی نشسته بود که هر شخصی او را می‌دید مجذوب و فریفته او می‌شود و همین امر باعث شد فرعون حضرت موسی را به قتل نرساند. (همان ص ۱۵۰) نکته سوم این است که دلیل این که موسی (ع) مستغرق محبت الهی می‌شود به گونه‌ای که هر کس او را می‌دید فریفته او می‌شد بدین منظور است که او تربیت و ساخته شود. پس پایه و اساس تربیت بر مهرورزی است. (همان: ۱۵۱).

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ و بر آن سه نفر که از جنگ تبوک تخلف کردند و از آن باز ماندن (و مسلمانان با آنان قطع رابطه کردند) چنان شد که زمین با همه فراخی‌اش بر آنان

تنگ گردید و از خود نیز به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند. بی‌تردید همان توبه‌پذیر مهربان است» (توبه: ۱۱۸).

این آیه شریفه درباره قهرورزی است و تأثیرگذاری قهرورزی آگاهانه، حکیمانه و برنامه‌ریزی شده را به روشنی بیان می‌کند؛ سه نفر از اصحاب رسول خدا(ص) به نام کعب بن مالک، مراره بن الربیع و هلال ابن امیه از جنگ تبوک تخلف کردند، اما آنگاه که پیامبر اکرم(ص) از جنگ برگشت به نزد حضرت شتافتند و عذر خواستند. پیامبر(ص) به فرمان خداوند با آنان سخن نگفت و به مردمان گفت با اینان سخن نگوئید، مسلمانان با این گروه قطع رابطه کردند تا بدانجا که هیچ کس حتی زن و فرزندان آنان با آن‌ها سخن نمی‌گفتند، این قهرورزی چنان بر آنان گران آمد که از شهر خارج شدند و به کوه و بیابان‌ها پناه بردند و به یکدیگر گفتند همه افراد حتی اعضای خانواده ما با ما سخن نمی‌گویند پس چرا ما باهم بمانیم، بهتر است در این کوه‌ها پراکنده شویم و با خود تنها باشیم و چنین کردند و پنجاه روز تنها و بی‌پناه به تضرع و ابتهال پرداختند و توبه کردند و سرانجام خداوند توبه آنان را پذیرفت. (طباطبایی المیزان، ج ۹، ص ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۷ و ۴۰۸).

قهرورزی بسان مهرورزی بر انگیزنده، تأثیرگذار و نافذ است و در تربیت افراد و شکل دادن به شخصیت و شاکله آنان به شرط اینکه آگاهانه، حکیمانه و برنامه‌ریزی شده باشد، نقش تعیین کننده دارد. چنانکه در آیات مذکور، در مورد ارشاد و هدایت پیامبر اعظم(ص) و تربیت یافتن حضرت موسی(ع) بدان اشاره شد و دانستیم مهرورزی و قهرورزی حکیمانه، آگاهانه و هدایت بار به عنوان یک دستورالعمل دینی به منظور هشدار دادن و به خود آمدن افراد و هدایت و بازگشت آن‌ها در قرآن کریم مورد توجه قرار گرفته است. (توبه: ۴۸-۱۰۸)

با توجه به این که عاطفه، محبت، مهرورزی، نفرت و قهرورزی در نهاد انسان نهاده شده و توجه به آن‌ها از مبانی تربیت است، پس نظام آموزش و پرورش باید در برنامه‌ریزی و اجرا به گونه‌ای عمل کند که محبت و نفرت در خدمت عقل و دین قرار گیرند و به صورت متعادل و متوازن پرورش یابند. از آنجا که در دین مبین اسلام معاشرت با یکدیگر بر محبت و مهرورزی استوار است توصیه بدان در آیات شریفه قرآن و روایات پیشوایان دین از حد شمارش بیرون است.

۳. خردورزی

بی‌تردید خداوند توانایی ویژه‌ای به نام عقل و خرد به انسان ارزانی داشته و آن را حجت باطنی او قرار داده، بدین منظور که از این نیرو استفاده کند و آگاهی‌های خود را گسترش و عمق بخشد و رفتار و گفتار و زندگی خود را بدان سامان دهد. به بیان دیگر عقل و خرد پایه انسانیت و فصل ممیز انسان از سایر حیوانات به شمار می‌آید و معیار مسئولیت‌پذیری و ملاک ثواب و عقاب است و خردورزی عاملی است که انسان را به علوم و معارف و حقایق بی‌پایان می‌رساند و او از این طریق می‌تواند جهان را مسخر خویش گرداند و به ملکوت الهی راه یابد و به اوج‌ها و فرازاها برسد.

واژه «عقل» عربی است و معنای اصلی آن امساک و استمساک یعنی بستن، باز داشتن و نگه داشتن است. این معنا با عقل (زانو بند) که بدان شترها را مهار سازند، و با معقل که به معنای دژ و حصن است تناسب دارد. همچنین کسی که جلوی زبان خود را می‌گیرد به او می‌گویند: عقل لسانه، یعنی جلو زبان خود را گرفت. (راغب اصفهانی، المفردات: ۳۴۲).

در قرآن کریم واژه عقل به معنای اسمی به کار نرفته و تنها به صورت فعلی مثل: یعقلون، تعقلون، نعقل، عقلوه استعمال شده است و در همه این موارد عقل و هدایت و معرفت و بازدارندگی از ضلالت درهم تنیده شده‌اند. گفتنی است که در قرآن و روایات وارده از معصومان (ع) کلماتی مترادف با عقل مانند لب، حجر، نهیه نیز وجود دارد که در این کلمات معنای هدایت، معرفت و بازدارندگی و بازگرداندگی اشاره شده است. از آیات قرآن کریم که درباره خردورزی در قرآن کریم آمده و از آن‌ها می‌توان استفاده کرد که خردورزی پایه انسانیت و اساس تربیت انسانی و معنوی است. در این قسمت به عنوان نمونه آیاتی که مضمون روشنی دارد برگزیده‌ایم:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالاناند که خردورزی ندارند و همچنین اندیشمند» (انفال: ۲۲).

اگر شخصی در پی شناخت حق از باطل بر نیامد و درصدد شناختن حقایق هستی و مبدأ و معاد و دین الهی نبود و یا پس از آنکه حقایق را شناخت و دین حق را پیدا کرد از سر لجاجت و کفر و عناد به خواسته‌های

حیوانی و لذت‌های مادی بسنده کردند، بدترین جنبنده است و از حیوانات نیز پست‌تر می‌باشد. این بدان سبب است که انسان موجودی است کمال جو و در ژرفای روح او گرایش به کمال نهفته است، و پیداست که کمال انسان در سایه هدایت عقل و پیروی از آن حاصل می‌شود. حال شخصی که از نیروی عقل برخوردار است اما به داده‌های عقل گوش نمی‌دهد و بی‌اعتنا می‌گذرد پیداست که از چهارپایان گمراه‌تر است. و به کمال خواهی باطنی و نیروی عقلانی خویش پشت پا زده است. پس باید از چهارپایان پست‌تر باشد. از این آیه شریفه به روشنی می‌توان استفاده کرد که خردورزی پایه و اساس انسانیت و تربیت معنوی اوست. (المیزان، ج ۹: ۴۲).

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ و خداوند بر آنان که خردورزی ندارند و نمی‌اندیشند پلیدی قرار می‌دهد» (یونس : ۱۰۰).

کسانی که خردورز نیستند، پلید و ناپاک‌اند و پلیدی مضاعفی را نیز زمینه‌سازی می‌کنند. زیرا چنین افرادی در آغاز، چراغ هدایت را خاموش کرده‌اند و بدین سبب نمی‌توانند راه را از چاه، و حق را از باطل تشخیص دهند و حق و باطل را درهم می‌آمیزند و از حق ناب یعنی دین خدا فاصله می‌گیرند و این پلیدی افزون بر پلیدی نخستین است. بنابراین افرادی که از خردورزی و اندیشه داشتن سر باز می‌زنند، سرانجام پلیدی و ناپاکی و بی‌ایمانی و شک و تردید بر آنان سیطره پیدا می‌کند تا آنجایی که دیگر نمی‌توانند ایمان به خدا و معاد داشته باشند. البته ناگفته پیداست که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده‌اند (المیزان، ج ۱۰، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ و گویند اگر شنیده بودیم و یا تعقل کرده بودیم در میان دوزخیان نبودیم پس به گناه خود اقرار می‌کنند و مرگ باد بر اهل جهنم.» (ملک: ۱۰ و ۱۱).

در این آیه شریفه ریشه و اساس ضلالت و بدبختی و عمده گناه دوزخیان را گوش شنوا نداشتن و خردورز و اندیشه‌ورز نبودن دانسته است. بنابراین اساس سعادت و نجات از دوزخ از منظر قرآن کریم و احادیث معصومان(ع) چنین وارد شده است که بهشت جای عاقلان و خردورزان است. از امام صادق(ع) چنین روایت شده است: «من كان عاقلاً كان له دين، و من كان له دين دخل الجنة؛ کسی که عاقل باشد دین دارد و کسی که دین داشته باشد داخل بهشت می‌شود.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۹).

در حدیثی از امیرمومنان علی(ع) وارد شده که: «جبرئیل بر آدم ابوالبشر نازل شد و گفت من مأمورم تو را میان سه موهبت مخیر سازم تا این که یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی و آن سه موهبت عقل و حیا و دین است، آدم گفت من عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیا و دین گفت او را رها کرده به دنبال کار خود بروید، آن‌ها گفتند ما مأموریم با عقل باشیم و هرگز از او جدا نشویم! جبرئیل گفت شما به مأموریت خود عمل کنید و آن گاه به آسمان رفت. (همان، ص ۸). این تعبیر دقیق و ژرف که حیا و دین از عقل جدا شدنی نیستند باید به درستی مورد توجه و دقت قرار گیرد.

در روایتی دیگر آمده است که آنگاه که خداوند عقل را آفرید با او سخن گفت و او را مورد خطاب قرار داد و بدو گفت: پیش آی، پیش آمد. سپس او را گفت: باز گرد، سپس بازگشت و آنگاه فرمود: به عزت و جلالم سوگند مخلوقی محبوب‌تر از تو نیافریدم و تو را به طور کامل در کسانی به ودیعت نهادم که آن‌ها را دوست دارم. همانا امر و نهی و کیفر و پاداشم متوجه توست. (اصول کافی، ج ۱ ص ۸).

از این آیه استفاده می‌شود که عقل ناب و خالص، همواره مطیع دستورات باری تعالی است و هرگز تخلف نمی‌کند و نیز سخن گفتن خدا با عقل، می‌رساند که در ساختار انسان نیرویی بس والا و گوهری گرانبه وجود دارد. محبوب‌ترین مخلوق نزد خدا عقل است و صاحبان عقل و اندیشه ناب محبوب خداوند است.

از آنچه بیان کردیم نتایج زیر به دست می‌آید: انسان موجود خردورز و اندیشمند است و این از عواملی است که انسان را از بقیه جانداران ممتاز می‌سازد. از این رو قرآن کریم برای تعقل و اندیشه‌ورزی انسان اهمیت ویژه‌ای قائل است و آن را اساس انسانیت و زیرساز تربیت انسانی و معنوی و ملاک و معیار امر و نهی و ثواب و عقاب دانسته است. در این کتاب آسمانی بیش از سیصد آیه وجود دارد که انسان را به تفکر و تعقل و تدبیر فرا می‌خواند. بر این اساس در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، تربیت عقلانی و پرورش قوه تفکر و اندیشه از مبانی اصلی تربیت به شمار می‌آید و باید در تمامی عناصر و ارکان نظام تربیت به عنوان پایه اصلی تربیت در نظر گرفته شود و برای تحقق آن برنامه‌ریزی گردد.

۴. تأثیرپذیری و تأثیرگذاری

یکی از مبانی سترگ تربیت، تأثیرپذیری انسان و قدرت تأثیرگذاری اوست. تردیدی نیست که انسان از شرایط و موقعیت‌های وراثتی، زیستی، جغرافیایی و طبیعی، خانواده، مدرسه، معلم، مربی، صاحب‌دل، دوست و همنشین و نیز از وسایل ارتباط جمعی و همچنین از موقعیت‌های شغلی، صنفی و اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و از مجموعه این عوامل شخصیت و شاکله او ساخته و پرداخته می‌شود.

و از سوی دیگر، بر فرد و جامعه و شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تأثیر می‌گذارد و موقعیت‌های فردی و اجتماعی را دگرگون می‌سازد و حتی می‌تواند ملکات و سجایای استقرار یافته در درون خود را تغییر دهد و جان و دل را از خصلت‌ها و سجایای ناپسند پیراسته کند و به زیورهای اخلاقی آراسته سازد. بر این اساس از دیر باز گفته‌اند انسان طبیعت تربیت‌پذیر دارد و اگر به گونه‌ای ساخته و پرداخته و سرشته شده بود که تربیت ناپذیر می‌بود، بی‌تردید مسئله بعثت، تربیت، موعظت و هدایت و تطهیر باطن لغو و بیهوده بود.

خداوند حکیم در قرآن کریم اساس هدایت و ارشاد و انذار و تربیت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و هجرت و شهادت را بر پایه تأثیرپذیری و تأثیرگذاری انسان استوار کرده است. پیداست سخن گفتن از این مبنای سترگ و عظیم و آثار مترتب بر آن و بررسی آیات مربوطه بسیار گسترده است از این رو به چند آیه از آیات قرآن مجید در این زمینه بسنده می‌کنیم:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ کسی که نفس را پیراست قطعا رستگار شد، و هر کس آلوده اش ساخت، قطعا در باخت» (الشمس: ۹ و ۱۰).

در این آیه مبارکه پس از سوگندهای مکرر، سخن از تزکیه نفس و تأسیس آن رفته است. بدین معنی که انسان موجودی است تأثیرپذیر و تأثیرگذار که می‌تواند خود را بسازد. در آیه شریفه چهار واژه وجود دارد که باید مورد توجه باشند. «فلاح»، «زکات»، «خاب» و «دسیسه»

واژه «فلاح» به معنای نیل به مطلوب و رسیدن به مقصود دنیوی و اخروی است و این زمانی است که زندگی دنیوی و اخروی سرشار از سعادت، لذت و خوشی باشد. (المفردات فی غریب القرآن ص ۳۸۵) اما واژه «زکاه» از ریشه تزکیه به دو معنا به کار رفته؛ یکی رشد دادن و پرورش دادن و دیگری پاک و پیراسته

ساختن است و در آیه مبارکه هر دو معنا تناسب دارد. (همان، ص ۲۱۳ و ۲۱۴) و کلمه «خاب» از ماده خبیه به معنای محروم گشتن، به مطلوب نرسیدن و زیان کار گشتن است. (همان، ص ۱۶۰) و اما کلمه «دساها» از ماده دس به معنای پنهان ساختن و دسیسه کردن است. (همان، ص ۱۶۹) و در این جا به مناسبت اینکه «دساها» در برابر تزکیه است معنایش پرورش غیر اصولی داشتن بر خلاف فطرت و طبیعت ذاتی حرکت کردن است (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۸). حال با توجه به معانی واژه‌ها می‌توان این نکات را از آیه شریفه به دست آورد:

۱- پس از سوگندهای مهم و مکرر و پی در پی در یک سوره از تزکیه نفس و آثار مترتب بر آن سخن رفته و این به خاطر اهمیت فوق العاده تزکیه و تربیت است.

۲- انسان موجود تربیت‌پذیر است و می‌تواند با آگاهی و اختیار و اراده خود را بسازد و سعادت خود را رقم زند.

۳- رشد و پرورش و سعادت و خوشبختی و فلاح انسان در سایه تزکیه و تطهیر نفس است.

۴- بدبختی و شکست انسان در ترک تزکیه و آلودگی به گناهان و مستور ماندن حقیقت نفس است.

۵- اگر انسان موجودی تأثیرپذیر و تأثیرگذار نمی‌بود، با او سخن گفتن روا نبود.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ بلکه اعمال آنان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.» (مطففین: ۱۴).

تأثیرپذیری و تأثیرگذاری انسان به سه صورت جلوه‌گر می‌شود:

۱- انسان از شرایط و موقعیت‌های مختلف وراثتی، زیستی، جغرافیایی و از خانواده، مدرسه، معلم و مربی و... تأثیر می‌پذیرد و بر فرد و جامعه و شرایط اجتماعی نیز تأثیر می‌گذارد.

۲- تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ظاهر و باطن انسان از یکدیگر، توضیح این که رفتار و گفتار و اعمال ظاهری آدمی پیوسته بر باطن او تأثیر می‌گذارد و چون مکرر انجام شد ملکات و خصلت‌هایی را در درون وی مستقر می‌سازد. البته باورها، اندیشه‌ها و نیت‌ها نیز در پیدایش اعمال ظاهری و رفتار و گفتار نقش بنیادین دارد.

۳- تأثیرپذیری انسان از عوامل ناپیدا مثل فرشتگان و شیاطین نیز از مصادیق تأثیرپذیری انسان است، پاره‌ای از قلوب محل نزول فرشتگان است و هر روزه هزاران فرشته به زیارت آن دل‌ها نایل می‌شوند و از نزدیک صفا و بها و جمال آن‌ها را می‌نگرند. در برابر پاره‌ای از دل‌ها و قلوب محل رفت و آمد شیاطین‌اند و هر روزه هزاران وسوسه شیطانی را می‌پذیرند و چه بسا دل‌ها چراگاه شیاطین بلکه منزل و ماوای آنان قرار گیرند.

در آیه شریفه «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»، سخن از تأثیرگذاری ظاهر بر باطن است که با انجام اعمال و رفتارهای ظاهری، باطن انسان شکل می‌گیرد و شخصیت مطلوب و یا نامطلوب پدید می‌آید چون برآیند اعمال ظاهری به صورت ملکات و خصلت‌ها پدیدار می‌گردد. به عنوان مثال گناه، چون خود زنگار، چرک و حجاب است؛ رفته رفته باطن را آلوده می‌سازد و مجاری و روزنه‌های باطن را می‌بندد و او را کاملاً محجوب می‌سازد و از این رو گناهکار دیگر خدا را نمی‌بیند البته در قیامت این حقیقت آشکارا نمایان خواهد شد. از این جهت پس از این آیه چنین آمده است: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین: ۱۵). علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه شریفه مورد بحث چنین نگاشته است: از این آیه شریفه سه نکته اساسی به دست می‌آید:

الف) گناهان و اعمال و رفتار آدمی صور و نقوشی را در نفس ایجاد می‌کنند و باطن هر شخصی به اینها نقاشی می‌شود. (و چه بسا همین صور به صورت رویا جلوه‌گر می‌شود)

ب) صورت‌ها و نقوشی که به وسیله گناهان در نفس پدید می‌آیند زنگاری در نفس پدید می‌آورند که دیگر نمی‌تواند حق را بشناسد و آن را از باطل تشخیص دهد.

ج) از این آیه به دست می‌آید که باطن آدمی به حسب طبع اولیه و ذاتیش صفا و بها و جلا دارد و این خود مردمان‌اند که با گناه موجب می‌شوند که نفس، جمال و بهاء خود را از دست بدهد (المیزان، ج ۲۰: ص ۲۳۴).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید و مراقب خود باشید. هرگاه شما هدایت یافتید آن کسی که گمراه شده است به شما زیان نمی‌رساند (مائده: ۱۰۵).

در این آیه شریفه سخن از این است که انسان هدایت یافته این توانایی را دارد که در برابر شرایط و موقعیت‌های ناسالم و گمراه‌کننده ایستادگی کند و استوار و نستوه رنگ نپذیرد، بلکه بر آن شرایط تأثیرگذار باشد و موقعیت‌ها را تغییر دهد و با خلاقیت و ابتکار به صورت فعال با عوامل گمراهی برخورد کند. نمونه‌های این رنگ‌ناپذیری و بلکه تأثیرگذاری، پیامبران، امامان، اولیاء الهی و مومنان راستین هستند.

بنابراین نباید پنداشته شود که اگر کسی در خانواده ناسالم و هدایت نایافته رشد یافت عذری برای گمراهی خویش دارد؛ زیرا اگر هر شخصی هدایت یافت و راه حق را پیدا کرد گمراهی پدر و مادر و برادر و خواهر و رفیق به او زیانی نمی‌رساند بلکه باید تلاش کند دیگران را به راه راست هدایت کند، زیرا انسان هدایت یافته کسی است که به تمام وظایف فردی و اجتماعی خویش عمل کند که یکی از آن وظایف مهم امر به معروف و نهی از منکر است.

آیه شریفه «علیکم انفسکم» از غرر آیات قرآن کریم است و در مورد نفس‌شناسی و تربیت و تزکیه نفس و سیر تکاملی نفس و اهمیت سیر انفسی سخن گفته است. علامه طباطبایی در مورد این آیه شریفه به تفصیل تمام بحث کرده است و ما به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱- وظیفه راه یافتگان این است که راه حق را طی کنند و شرایط و موقعیت‌های گمراه‌کننده و شیوع و ستردگی گناه و گناهکاران آن‌ها را متزلزل نسازد زیرا حق، حق است هرچند پیرو نداشته باشد و باطل، باطل است هرچند پیرو زیاد داشته باشد. (المیزان، ج ۶، ص ۱۶۳-۱۶۸؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۱؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۹۳). همچنین نباید به توجیهات ناصواب روی آورد که شرایط زمانه با دین و دین باوری و دینداری نمی‌سازد. (المیزان، ج ۶، ص ۱۶۴).

۲- سیر انفسی مؤثرترین و نافع‌ترین شیوه برای تکمیل و تهذیب نفوس است. زیرا سالک به خود نفس، قوای نفس، توانمندی‌های بدنی و نفسانی و صفات و ملکات حمیده و رذیله از نزدیک آشنا می‌شود و بدین جهت در روایات، خودشناسی به عنوان انفع المعارف دانسته شده است. (همان، ص ۱۷۰ تا ۱۷۵)

تأثیرپذیری و قدرت تأثیرگذاری از ویژگی‌های طبیعی و ساختاری وجود انسان است، از این رو این ویژگی از زیر ساخت‌های مهم تربیت نیز به شمار می‌آید، و انسان بخواهد یا نخواهد از عوامل پیدا و ناپیدای فراوانی

تأثیر می‌پذیرد و بدین سبب باید زمینه‌ای ایجاد شود که این تأثیرپذیری به صورت سالم و مناسب و شایسته صورت پذیرد و این وظیفه دولت و ملت و موسسات آموزشی و ارشادی است که فضا را سالم سازند.

در قرآن کریم انسان به عنوان موجود تأثیرپذیر و تأثیرگذار معرفی شده است که می‌تواند خود را بسازد و در تربیت دیگران نیز موثر واقع شود. از جمله عوامل تأثیرگذار بر انسان این است که اعمال و رفتار آدمی همواره باطن او را نقش‌زنی می‌کنند و ملکات و خصایل و صفاتی را ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر باورها و اندیشه‌ها و نیات نیز در پیدایش اعمال و رفتار تأثیر بسزایی دارند. بنابراین انسان سالک، باید پیوسته مواظب ظاهر و باطن خویش باشد.

۵. اختیار

انسان موجودی مختار است و کارها و خواسته‌های خود را از روی علم و آگاهی بررسی می‌کند و سرانجام تصمیم می‌گیرد که کاری را انجام بدهد و یا انجام ندهد، خواسته‌ای را تأمین بکند و یا آن را تأمین نکند و این اختیار بر فعل و ترک، از آغاز تا پایان کار وجود دارد و هر لحظه می‌تواند کار خود را ادامه دهد و یا متوقف سازد.

اصولاً بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی و هدایت و تربیت و تهذیب اخلاق جز با قبول کردن و مفرغ عنه بودن اختیار توجیه پذیر نیست. اگر انسان فاقد اختیار می‌بود و قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب نداشت دیگر اصلاح و ارشاد و تربیت و هدایت نامعقول می‌نمود و نه تنها سخن گفتن از تعهد و مسئولیت‌پذیری انسان بیهوده می‌بود بلکه زاری و پشیمانی و ندامت که غالباً آدمی از انجام کار زشت دارد بیجا بود.

از منظر قرآن کریم و روایات و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و نیز از نظر فیلسوفان الهی و اندیشوران و دانشمندان ژرف‌اندیش انسان موجود مختار است و اختیار در سرشت او نهادینه است. در قرآن کریم آیات فراوانی بر مختار بودن انسان دلالت دارد که از آن جمله آیات هدایت است.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ ما راه به انسان نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد و یا ناسپاسی کند و نپذیرد. (انسان: ۳).

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریف چنین آورده است که: از این آیه بدست می‌آید انسان موجودی مختار است و راهی را که خدا بدو نشان داده می‌تواند بپذیرد و یا نپذیرد. از این جهت پاره‌ای قدر منزلت این هدایت را می‌شناسد و آن را پذیرا می‌شوند و در نتیجه عنوان شاکر پیدا می‌کند و برخی ناسپاسی می‌کنند و به اختیار خود هدایت الهی را نمی‌پذیرند. بنابراین هدایت تشریعی خداوند متعال در حوزه و قلمرو و اختیار انسان قرار دارد که بدون اکراه و اجبار آن را پذیرا باشد و یا از آن سر باز زند. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ تفسیر الصافی، ج ۲۵، ص ۲۹۵؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۲۰۷).

همچنین آیات بشارت و انذار «وما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا» و آیات ابتلا و امتحان و آیات ایمان «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین» و ان اعبدوننی هذا صراط مستقیم» بر اختیار و مختار بودن انسان دلالت دارد پیداست عهد و پیمان خداوند آنگاه حکیمانه است که انسان از خود اختیار و قدرت تصمیم‌گیری داشته باشد تا بتواند به مفاد پیمان و میثاق خداوند عمل کند و بنده خدا باشد و به ربوبیت خداوند و عبودیت خود تن دهد.

از آنچه گذشت روشن شد که ویژگی وجودی انسان مختار بودن است و چون چنین است که انسان مختار تربیت شود پس بنیان تربیت بر اختیار انسان است و چنانچه انسان فاقد اختیار و قدرت تصمیم‌گیری می‌بود تربیت نامعقول و بی‌معنا می‌نمود. براین اساس باید همه افراد به گونه‌ای تربیت شوند که با آگاهی و قدرت اختیار و انتخاب تصمیم بگیرند و عمل کنند و از وابستگی فکری و تقلید کورکورانه به دور باشند و قطعا این مهم نیاز به برنامه‌ریزی دارد.

از آنجا که انسان مختار است؛ پس مسئول است و در برابر وظایفی که در ارتباط با خداوند و با خویشتن خویش و نسبت به مردم و محیط زندگی دارد باید پاسخگو باشد. بنابراین مسئولیت انسان فرع بر اختیار اوست. با توجه به اینکه انسان مختار و مسئول است، باید بتواند به شرایط و موقعیت‌های نامناسب اجتماعی و خانوادگی تأثیرگذار باشد و قدرت اراده خود را نمایان سازد و با عزم و اراده جدی راه خود را ادامه دهد نه اینکه از شرایط نامناسب رنگ پذیرد و ایمان خود را بیازد.

۶. اجتماعی بودن

انسان موجودی اجتماعی است و بی‌تردید توانمندی‌ها و قابلیت‌های او در اجتماع شکوفا و شخصیت و شاکله او در عرصه زندگی جمعی ساخته و پرداخته می‌شود و زمینه رسیدن به کمال لایق و جامع برای او فراهم می‌آید. علاوه بر این که افراد به یکدیگر نیاز دارند و بدون همیاری و همکاری با یکدیگر زندگی برای آن‌ها امکان‌پذیر نیست.

در مورد اجتماعی بودن انسان سه نظریه اساسی وجود دارد: نظریه اول این است که انسان مدنی بالطبع است و طبیعت و جبلت او بر اجتماعی بودن سرشته شده و ساختار ذاتی انسان بر اجتماعی بودن است. نظریه دوم این است که انسان مدنی بالتطبیع است، به این معنا که هرچند ذات و سرشت او اجتماعی بودن نیست اما با توجه به این که انسان کمال جوست و اشتیاق به کمال در درونش نهاده شده و رسیدن به کمال از طریق زندگی دسته جمعی بیشتر و بهتر قابل دسترسی است. بنابراین به اجتماعی بودن گرایش باطنی و درونی دارد. و نظریه سوم این است که انسان مدنی بالاضطرار است یعنی به علت نیازهای بی‌شمار و فراگیر و گوناگونی که او را احاطه کرده و تأمین آن‌ها بدون همیاری و همکاری دیگران امکان ندارد، به زندگی اجتماعی وادار شده است و با جامعه داد و ستد دارد، چیزی به اجتماع می‌دهد و چیزهایی از آن می‌گیرد و در همین داد و ستد اجتماعی اگر درست هدایت و تربیت شود توانمندی‌ها و قابلیت‌های گوناگون او هماهنگ و متوازن و متعادل شکوفا می‌گردد و به کمال مطلوب می‌رسد.

از منظر قرآن کریم انسان موجود اجتماعی است و در پاره‌ای از آیات علت پیدایش جامعه و زندگی اجتماعی را نیاز انسان‌ها به یکدیگر دانسته است: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا؛ و برخی از آنان را از نظر رتبه‌ها و درجات بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم تا بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را در خدمت گیرند» (زخرف: ۳۲).

با یک نگاه اجمالی به افراد جامعه به روشنی در می‌یابیم که برخی از قدرت بدنی بیشتر برخوردارند و پاره ای دیگر هوش بیشتر دارند و افرادی از قدرت مدیریت و تدبیر بهره‌مندند و اشخاصی نیز ذاتاً از اخلاق خوش برخوردارند و این توانایی‌ها و قابلیت‌ها استعدادهای گوناگون به مقتضای حکمت الهی است، زیرا این تفاوت‌ها موجب شده که افراد به یکدیگر نیاز داشته باشند و با یکدیگر ارتباط متقابل و تعامل و داد و ستد داشته باشند و در نتیجه زندگی اجتماعی با ارتباط ناگسستگی و همبستگی انسان‌ها با یکدیگر به وجود

آید و با بهره‌وری انسان‌ها از توانمندی‌های یکدیگر نیازها و احتیاجات متقابل تامین گردد، در این آیه شریفه به اساسی‌ترین علت پیدایش جامعه بشری اشاره شده است و آن تأمین نیازهاست.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِينَ مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...؛ مردم امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب خود را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه باهم اختلاف داشتند داوری کند» (بقره: ۲۱۳).

در آیه شریفه سخن از فلسفه بعثت پیامبران است به این بیان که انسان از آغاز به صورت اجتماعی زندگی می‌کرده و بدین سبب قرآن می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً...» امت به معنای اجتماعی است که دارای منافع و اهداف مشترک است. البته به دلیل اینکه جامعه نخستین ابتدایی بوده، از لحاظ اندیشه‌ها، عقاید، آراء و آرمان‌ها همگون بوده‌اند و به این مناسبت امت نخست، امت واحده بوده است و در آغاز چون تضادی از نظر منافع و مصالح نداشته‌اند، اختلاف جدی نیز به چشم نمی‌خورده اما رفته رفته با تحول جامعه اختلاف‌ها پدید آمده و به دنبال بروز اختلاف در بین جوامع نخستین و نیاز به قانون و اجرای آن، خداوند پیامبران را مبعوث کرد تا با قانون الهی و اجرای قانون به دست پیامبران اختلافات حل شود.

در آیه شریفه ۱۳ سوره حجرات، از تعبیر رسای «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» استفاده شده است که گرایش انسان به جمع و اجتماع، امری فطری و تکوینی است و در حقیقت پیدایش ملیت‌های گوناگون در میان نسل بشر به جعل و تدبیر الهی، و برای شناخت متقابل و تحقیق مناسبات و تعامل اجتماعی است و این آفرینش گسترده که مشتمل بر نژادها و ملیت‌های گوناگون است، اصل و ریشه آن، از یک مرد و زن است و این خود نشانه عظمت آفریدگار کریم است.

البته نژادهای مختلف و ملیت‌های گوناگون هیچگونه امتیازی بر یکدیگر ندارند و تکیه مردمان بر نژاد و قبیله برای اثبات شرافت، امری موهوم و بی‌ارزش است و فرقی میان سفید و سیاه، عرب و عجم نیست و فضیلت و برتری انسان‌ها بر یکدیگر تنها بر اساس تقوا می‌باشد. بنابراین آیه شریفه درصدد نفی تفاخر به انساب است. (المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۴ تا ۳۲۸؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۳) همچنان که اجتماعی بودن انسان را به صراحت بیان داشته است.

از آنچه بیان شد روشن گردید که انسان به دلیل نیازمندی و یا کمال جویی و یا به لحاظ ساختاری موجودی اجتماعی است و شاکله و شخصیت او در عرصه زندگی اجتماعی ساخته می‌شود. در این باره قرآن کریم نیز در آیات متعدد، اجتماعی بودن انسان را تبیین کرده و به علت پیدایش جامعه بشری و وجود ملیت‌ها و نژادها به روشنی اشاره کرده و نیاز جامعه بشری به قانون الهی را بیان کرده است. نتیجه این که اجتماعی بودن انسان، محور نیاز انسان به قانون و تربیت است پس میناست.

اگر اجتماعی بودن انسان مبنای تربیت است پس باید به گونه‌ای او را تربیت کرد که تعاون و همیاری و همکاری ایده و اندیشه او باشد. در رفتار و گفتار او نمایان گردد و در روابط و مناسبات اجتماعی روحیه گذشت و فداکاری داشته باشد. مصالح اجتماعی را بر منافع فردی مقدم بدارد. حقوق مادی و معنوی مردم را کامل رعایت کند. به امور اجتماعی اهتمام لازم را داشته باشد. در فعالیت‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی شرکت کند. همواره قانون را محترم شمرده و بدان التزام عملی داشته باشد. در ساحت عدالت اجتماعی از هیچ کوششی دریغ نرزد. جالب است بدانیم این مهم یکی از ساحت‌های تربیت یعنی تربیت اجتماعی را به وجود آورده است.

۷. عزت خواهی

جامعه، طالب عزت و قدرت و احترام هستند و همواره موفقیت، سیادت، شهرت، افتخار، برتری، معروفیت و حرمت خود را می‌جویند (مزلو، ابراهام، و احمد رضوانی، انگیزش و شخصیت، ص ۸۲ و ۸۳). غالباً نمودهای این میل فطری در سنین نوجوانی ظاهر می‌گردد. در این دوران نوجوان می‌خواهد استقلال داشته باشد و به اصطلاح خودش باشد و حرف دیگران را گوش نکند و هرچه خود می‌فهمد عمل کند و بدین سبب به امر و نهی حساسیت پیدا می‌کند.

نمود عزت خواهی و شخصیت طلبی در دوران جوانی و میانسالی و بعد از آن ریاست طلبی، شهرت طلبی، مقام خواهی و علاقه به معروفیت و محبوب شدن است. آدمی در این سنین دوست دارد دیگران حرف او را گوش کنند و افتخار و امتیاز و برتری پیدا کند. امروزه عزت خواهی از نگاه روانکاوان و روانشناسان بسیار مهم شمرده می‌شود. چنانچه در دهه‌های گذشته نیز این نیاز مورد تاکید آلفرد آدلر و پیروانش بوده است (همان، ص ۸۲).

ناگفته پیداست بی‌اعتنایی نسبت به تمایل فطری عزت‌خواهی موجب احساساتی از قبیل حقارت، ضعف و درماندگی است که سرانجام به وجود آورنده نومی‌دی و دل‌سردی است. (همان) بنابراین اصل جلب عزت، احترام، کسب آبرو و حیثیت اجتماعی از نیازمندی‌های انسان است. اما باید توجه داشته باشیم که عزت خواهی اگر هدایت نشود به غرور و تکبر و قدرت طلبی افسار گسیخته می‌انجامد و در راه به دست آوردن عزت و قدرت از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند.

در قرآن کریم اصل این تمایل فطری و شیوه هدایت آن مورد بررسی قرار گرفته است. به پاره‌ای از آیات شریفه قرآن که درباره عزت خواهی است اشاره می‌کنیم:

۱- «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...؛ هر کس عزت و سربلندی می‌خواهد، عزت یکسره از آن خداوند است» (فاطر: ۱۰).

اگر آدمی می‌خواهد عزیز باشد، باید به گونه‌ای زندگی کند و اعمال و رفتارهایی داشته باشد که نزد خداوند عزیز باشد؛ زیرا تمامی عزت نزد اوست. عزت به معنای قدرت و غلبه بدون شکست است. (المفردات، راغب، ص ۳۳۲ و ۳۳۳). از این رو عزت مختص باری تعالی است زیرا هر شخصی با هر قدرتی و هر مقام و شرافتی ذاتاً فقیر و ذلیل و بیچاره است (المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲ و ۲۳؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۳۳ و ۲۳۴). با توجه به این معنا آیه شریفه معنای روشنی دارد و باید دانست که عزت آدمی در بندگی خداوند و ایمان و عمل صالح است.

۲- «الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ آنان که کافران را به جای مومنان دوستان خود بر می‌گزینند، آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ این خیال خام است چرا که عزت، همه از آن خداوند است» (نساء: ۱۳۹).

از مشکلات امت اسلامی در طول تاریخ اسلام وجود منافقان بوده است که نسبت به کفار علاقه نشان می‌دادند و با مهرورزی با آنها رفتار می‌کردند و خیال می‌کردند این دوستی‌ها عزت آفرین است. خداوند می‌فرماید این منافقانی که به جای دوستی و مهرورزی با مومنان، با کفار ارتباط برقرار می‌کنند و نسبت به آنها علاقه نشان می‌دهند سخت در اشتباه هستند که تمامی عزت از آن خداوند است. (المیزان، ج ۵، ص ۱۱۵؛

مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۹۳؛ التبیان، ج ۳، ص ۳۶۱). باید توجه داشته باشند که دوستی با کفار جز درد و رنج و مشکل به بار نمی‌آورد.

در این آیه شریفه نکات عمیقی وجود دارد که به سه نکته اشاره می‌شود: یکی این است که در آیه قبل سخن از منافقان رفته و آنان را به عذاب دردناک خبر داده و در این آیه نحوه رویکرد سیاسی منافقان را آشکار می‌سازد که این گروه هرچند مدعیان ایمان هستند اما با پذیرش دوستی و سرپرستی کفار منافق‌اند. دوم این که این افراد به منظور دستیابی به عزت و شکوه با کفار ارتباط برقرار کرده و دوستی و سرپرستی آن‌ها را پذیرفته‌اند، با این که ارتباط و دوستی با کفار جز ذلت و بدبختی و رسوایی چیزی در پی نخواهد داشت. سوم، اگر آدمیان در پی عزت‌اند تمام عزت‌ها تنها از آن خداوند است و در پرتو عزت باری تعالی می‌توان به عزت و قدرت شکست‌ناپذیر دست یافت (المیزان، ج ۵، ص ۱۱۵).

۳- «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَئِكَ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ و عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مومنین است، لیکن این منافقان نمی‌دانند» (منافقون: ۸).

در روایات و احادیث معصومان(ع) بر عزتمندی مومنان تاکید شده است؛ زیرا ایمان ملاک افتخار و سربلندی است و هر شخصی این امتیاز را داشته باشد عزیز است و حق ندارد خود را به ذلت و خواری افکند. امام صادق(ع) می‌فرماید: خداوند تمام امور مومن را به خود او واگذاشته، اما به او اجازه نداده که خود را خوار و ذلیل سازد؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: «و لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (کافی، ج ۵، ص ۶۳).

از آنچه گفته شد روشن گردید که عزت خواهی و شخصیت طلبی از تمایلات فطری انسان به شمار می‌رود و افراط و تفریط نسبت به آن نابسامانی‌های فراوانی را به بار می‌آورد. براین اساس باید این میل فطری مبنی تربیت قرار گیرد و برای اعتدال بخشیدن به آن تلاش کرد. از این رو اولاً لازم است نمودها و آثار و نشانه‌های این میل به درستی شناخته و جهت داده شود. این نمودها عبارتند از: شهرت، سیادت، افتخار، موفقیت، برتری، معروفیت، حرمت، نفوذ کلمه، قدرت و... برای هدایت شخصیت طلبی و عزت خواهی نظام آموزش و پرورش باید برنامه‌ریزی جامع داشته باشد؛ از جمله اینکه دانش‌آموزان و دانشجویان به گونه‌ای تربیت شوند که توانمندی‌های خود را ابراز سازند اما در عین حال به حدود و ثغور توانایی‌ها و نیز کاستی‌ها توجه عمیق داشته باشند و به درستی قدر خویش را بشناسند و از گلیم خود پا فراتر نهند.

ثانیا: از آنجا که یکی از زمینه‌های لغزش و گمراهی، قدرت و عزت است باید همیشه با مربی دلسوز و آگاه و راه کمال طی کرده در ارتباط باشند و با او در تصمیم‌گیری‌ها مشاوره داشته باشند.

۸. مکانت و کرامت

انسان از کرامت ذاتی برخوردار است و خداوند کریم به او ساختاری ویژه و ترکیبی خاص ارزانی داشته است جلوه‌هایی از عالم عقل، عالم مثال و عالم طبیعت در او تعبیه کرده است. انسان از جهت بدنی از اعتدال ویژه مزاجی، استواء قامت، قدرت نطق و زیبایی جمال برخوردار است. از نظر روحی، از روح الهی و پیراسته از ماده بهره‌مند و از حیات، علم، عقل، اندیشه، عاطفه، هنر و خلاقیت برخوردار است و می‌تواند با به کارگیری عقل و اندیشه به حقایق بسیار دست یابد. بسیاری از مجهولات انسان و جهان را حل کند و به تدبیر معاش و معاد خود پردازد و پدیده‌های زمینی و آسمانی را در سیطره خویش در آورده و آنان را تسخیر کند.

علاوه بر این اگر درست به وظایف خود عمل کند می‌تواند به قرب الهی دست یابد و در جوار رحمت خاص الهی حیات جاویدان خویش را با لذت، بهجت، سعادت و سرور ادامه دهد.

پیداست که چنین موجودی با این آفرینش خاص و لطافت و ظرافت ساختاری از سایر حیوانات ممتاز است و کرامت و مکانت و منزلت والا دارد و از کرامت ذاتی برخوردار است. در قرآن کریم این ساختار ویژه مکرم به لباس تکریم شناخته شده و به عنوان خلیفه الله، مسجود فرشتگان و شایسته مقام قرب شناخته شده است. در این جا به برخی آیات که دلالت بر کرامت است اشاره می‌کنیم:

۱- «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم»

در این آیه شریفه پنج نکته در خور دقت وجود دارد

یک) واژه کرامت در برابر دنائت است. به معنای نزاهت و پیراستگی از پستی و فرومایگی است. روح بزرگواری و منزّه از هر پستی را کریم می‌گویند. بنابراین کریم غیر از کبیر و عظیم است و می‌توان آن را به معنای وارستگی، آزادگی و حرمت ویژه دانست. (المفردات: ۴۲۸-۴۲۹)

دو) کرامت انسان وصف نفسی و ذاتی است که خداوند آن را بدو بخشیده است و گوهری بدو داده که به دیگر جانداران نداده که آن روح پیراسته از ماده و مادیت با ابعاد و شئون مختلف آن می‌باشد. آن گوهر یگانه دارای عقل، عشق، عاطفه، اراده و کمال جویی ویژه است که با این اوصاف روشن است که آن گوهر کریم است و از عرصه خاک و مادیت برتر است. کرامت یک وصف ماورای طبیعت است. (المیزان، ج ۱۳: ۱۵۶ و ۱۵۸)

سه) بر این اساس که کرامت و بزرگی و بزرگواری ذاتی انسان است، اگر انسان کریم شود راه طبیعی خود را پیموده و گوهر اصیل خود را بازیافته که صعود و تکامل و عروج مناسب با گوهر اصلی انسان است. عصیان و طغیان و دنیاطلبی تحمیل بر انسان است. (جوادی آملی، کرامت در قرآن: ۶۲)

چهار) نافذترین و بزرگترین مانع و حجاب سالکان کوی کرامت، زرق و برق دنیا است. هر بعدی از دنیا به هر نحوی که مطرح باشد، وابستگی به آن راهزن کرامت است. (همان: ۱۵۳)

پنج) این قسمت آیه شریفه که می‌فرماید: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» کرامت نسبی را بیان می‌کند که انسان برخوردار از یک سلسله مواهبی است که حیوانات و اجنه از آنها نصیبی ندارند. گفتنی است واژه کرامت مانند ولایت و غناء و شهادت وصف نفسی است؛ چنانکه تفضیل وصف نسبی است. (همان: ۹۰۸)

۲- «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ؛

آنگاه جنین را در آفرینش دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.» (مومنون: ۱۴)

خداوند در آیه فوق بعد از بیان مراحل آفرینش بدن انسان و افاضه روح بدان، به خود آفرین گفته است، این آفرین گفتن تنها به جهت افاضه روح است زیرا سایر حیوانات نیز در مراحل پیدایش نطفه و علقه و مضغه و... شریک‌اند. اما نفس ناطقه انسان گوهری است که مخصوص انسان است و به گونه‌ای ساخته و پرداخته

شده که توانمندی‌های فراوان و خیر کثیر در او نهاده شده است و جالب است بدانیم در واژه‌های برگ و تبارک و برکت و برکه خیر کثیر اشراپ شده است (المفردات، راغب اصفهانی، ص ۴۴). بنابراین انسان موجودی است که چون از روح الهی بهره‌مند است دارای کرامت ذاتی است و از این رو خداوند حکیم به خاطر آفرینش این موجود به خود آفرین گفته است. (المیزان، ج ۱۵، ص ۲۱ و ۲۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۶۰).

۳- « فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ...؛ پس وقتی آن را سامان دادم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده در افتید پس فرشتگان همگی یکسر سجده کردند» (حجر: ۲۹ و ۳۰).

در این آیه سخن از سجده همه فرشتگان نسبت به آدم ابوالبشر است. حال سئوالی مطرح است که سجده فرشتگان خضوع نسبت به آدم ابوالبشر بوده و یا این خضوع در برابر مقام کمال انسانی بوده و حضرت آدم نمونه‌ای از آن بوده است؟

علامه طباطبایی نظر دوم را پذیرفت و چنین آورده است: سجده فرشتگان به پیکره آدم نبوده بلکه به لحاظ روح الهی بوده که در آن پیکره دمیده شده بود و این روح هم نمونه‌ای از روح بشر یعنی نفس ناطقه انسانی است. بنابراین سجده فرشتگان خضوع در برابر مقام انسانی و کرامت ذاتی بشری است (المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۵). با اینحال فرمان می‌یابند که در برابر آدم سجده کنند (حجر: ۳۰).

به هر حال این آیه شریفه نیز کرامت ذاتی انسان را دلالت دارد. از آنجا که انسان کرامت ذاتی و منزلت والا دارد و ذاتا شایسته تکریم است باید این امر ذاتی مبنای تربیت قرار گیرد و برنامه‌ریزی‌های تربیتی ذیل مورد توجه قرار گیرد:

اولاً: هر انسانی برای آشکار ساختن کرامت خود با مهار کردن شهوت، غضب، هوی و هوس و کاستن از دلبستگی‌ها و وابستگی‌های مادی، جنبه‌های حیوانی را کاهش دهد و با استواری و استقامت به وسیله تقوا که معیار کرامت است به قرب الهی که هدف آفرینش است دست یابد. و برای رسیدن به جایگاه رفیع قرب، باور کند که کرامت در برابر ذنات دنیا است که در محدوده اعتبارات دنیایی و آنچه رنگ و بوی دنیا دارد کرامت وجود ندارد؛ زیرا امکان ندارد کسی با سرمایه کرامت بتواند متاع ذنات را فراهم آورد. (البته مقصود از ذنات دنیا تکاثر و تفاخر و لهو و لعب و... است) (جوادی آملی، ص ۲۰ تا ۳۰).

بنابراین کرامت ذاتی ایجاب می‌کند که هر کسی خود را خوار و پست نسازد و پیوسته با طهارت و قناعت و پارسایی کرامت خود را پاس دارد.

ثانیا: نتیجه دیگری که از مبنای کرامت به دست می‌آید این که هر شخصی در برخورد با دیگران به ویژه در ساحت تعلیم و تربیت، کریمانه رفتار کند و به هر شخصی با دیده احترام بنگرد و هیچ کسی را پست و حقیر نشمارد و این بینش باید به صورت منش در خانواده، جامعه، مدرسه، محل کار و در هر زمان و مکانی تحقق عینی داشته باشد و پیداست جامعه‌ای که با این بینش و منش باشد، جامعه‌ای تکامل یافته است.

ثالثا: بی‌تردید کسی که از صراط مستقیم روی بر تابد و در تیرگی‌های دنیا فرو رود و شهوت و غضب و هوی و هوس او را تصاحب کند هرگز کرامتی ندارد، زیرا او از درون بی‌هویت است و سرگردانی، حیرانی، دلزدگی، خستگی، پوچی و افسردگی زمام امور را به دست گرفته است و پیوسته سیر نزولی دارد و از مرحله انسانی به مرحله حیوانی بلکه به مرحله نباتی و جمادی و پست‌تر از همه پدیده‌ها می‌گردد و جز خذلان، حرمان، خسران نصیبی نخواهد داشت و باید باور کنیم که موانع کرامت عبارتند از: دلبستگی به لذایذ و اعتبارات دنیوی، طغیان و گناه، ترس از دشمن. امیر مومنان علی(ع) می‌فرماید: «الکریم من تجنب المحارم وتنزه عن العيوب؛ انسان کریم کسی است که از گناهان دوری کند و از نقص‌ها و عیوب پیراسته شود. (غرر الحکم ودرر الکلم، ج ۲، ص ۴).

۹. کمال جویی

انسان ذاتا کمال جوست و در ژرفای روح او میل به کمال و دور بودن از نقص و عیب وجود دارد. جلوه‌های میل فطری انسان به کمال عبارتند از: هرگونه نقص و عیب و کاستی و کمبود را از خود دور می‌کند، پیش از کنار زدن عیاب و نواقص آن‌ها را از چشم دیگران پنهان می‌دارد و چون مردمان از عیوب او اطلاع یابند در صدد توجیه برمی‌آید. گفتنی است که کمال‌جویی گرایش عام و جامعی است که همه تمایلات و گرایش‌های آدمی را شامل می‌شود و همه آنها جلوه‌های از کمال‌جویی به شمار می‌آیند.

البته کمالی که در اصل انسان آن را می‌جوید کمال متناسب با انسانیت و منزلت ویژه اوست و آن کمال مطلق و کمال جاوید است و مصداق اتم آن آفریدگار انسان و جهان است انسان از همان آغاز زندگی یعنی

از مرحله کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و کهنسالی در حقیقت در پی اوست و او را می‌جوید و در طول زندگی هرچند به اشیاء و اشخاص چون ثروت، مقام، زن، فرزند، دوست و... دل می‌بندد، اما تا موقعی که آن‌ها را در اختیار ندارد در پی آن‌هاست و چون به دست آورد دلزده می‌شود، این نشانه آن است که دل به جای دیگر بسته شده است.

البته بر اساس حرکت جوهری و تحول و تغییر وجودی نفس، آدمی با اعمال و رفتارش در لحظه لحظه زندگی خویش در پی رقم زدن و ساختن خویش است، گو اینکه در سیر تکاملی وجودی گاه حرکت او به کمال معنوی و ارزشی می‌انجامد و محصول آن صلاح سداد و پارسایی است ولی غالباً به کمال ارزشی و معنوی منتهی نمی‌شود و فرجام آن انحطاط و سقوط است.

بنابراین حرکت مدام انسان دو سویه است؛ ممکن است به کمال واقعی بیانجامد و یا سقوط و انحطاط انسان را رقم زند، اما در هر صورت آدمی در برزخ و قیامت بر سر سفره اعمال و رفتار خویش میهمان، و با ملکات به وجود آمده از اعمال خویش محشور است.

در قرآن کریم از کمال جویی انسان و نیز مصداق کمال، عوامل و موانع دستیابی به کمال سخن بسیار رفته است. مانند آیه شریف امانت: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و [لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود.» (احزاب: ۷۲) و آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان، حَقًّا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد.» (انشقاق: ۶) که انسان پیوسته به سوی خداوند متعال در تلاش مستمر و تکاپوی جدی است.

از آنچه گفته شد معلوم گردید: انسان ذاتاً کمال جوست؛ زیرا حب ذاتی که در هر فردی وجود دارد او را به کمال خواهی و می‌دارد از این رو موجودیت خود را صیانت و برای رسیدن به کمالات وجودی، معنوی و ارزشی تلاش می‌کند و هرگونه عیب و نقص و کاستی را از خود دور می‌سازد و با توجه به اینکه حب ذات و کمال جویی خصیصه ذات و ساختار وجودی اوست، پس کمال جویی مبنای تعلیم و تربیت است که انسان چه کمالی را می‌جوید و چه چیزی را می‌خواهد که هرگز از آن سیر و دلزده نمی‌گردد.

کمال متناسب با انسان و ساختار وجودی او، کمال مطلق است. کمالی که نامحدود است افول و غروب ندارد و مصداق آن حضرت حق جل و جلاله است. اگر در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، مبنای تربیت کمال نهایی است و کمال نهایی انسان رسیدن به قرب الهی است و این عنوان هدف غایی و نهایی او به شمار می‌آید، لازم است این هدف به اهداف جزئی و مشخص و خاص اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و... تجزیه و در برنامه‌ریزی‌های آموزشی و تربیتی مورد استفاده قرار گیرد.

۱۰. نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت روشن شد تربیت اسلامی دارای نظام و سیستمی منسجم و هماهنگ است، و برنامه‌های آموزشی و مسایل تربیتی برآمده از پایه‌ها مبانی و شالوده‌های تربیت یعنی شناخت و تحلیل انسان و سنجش نیازهای او و موقعیت ویژه و وضعیت خاص حیات اوست. به عبارت دیگر در نظام تربیتی قرآنی اسلامی بین زیر بناها و روبناهای تربیتی رابطه منطقی وجود دارد و تعیین هدف‌های آموزشی و پرورشی و اتخاذ اصول و قواعد تربیتی و تعیین شیوه‌های تربیت و ام‌دار مبانی تعلیم و تربیت اسلامی است. نتیجه این که تربیت قرآنی یک نظریه و دکترین تربیتی است که بر مبانی و شالوده‌های خاص استوار شده است. تعریف و تحلیل و تبیین قرآن از انسان و جهان متلازم با برنامه‌های خاص و مسایل تربیتی ویژه است. افتراق بنیادین تعلیم و تربیت اسلامی از سایر مکاتب تعلیم و تربیتی این است که محور آن فطرت توحیدی و ایمان به مبدا و معاد و کمال‌گرایی است، اما در رویکردهای دیگر مکاتب تعلیم و تربیت این امور وجود ندارد.

از منظر قرآن کریم، انسان مرکب از روح و بدن و ترکیبی از طبیعت و ماوراء و دارای زوایا و شئون وجودی گوناگون و برخوردار از قابلیت‌ها و توانمندی‌های بی‌شماری است و عناصری چون دانایی و خردورزی، ظرفیت علمی نامحدود، قدرت انتخاب و اختیار و تصمیم‌گیری، خلاقیت و ابتکار و هنر، عاطفه، عشق و جاویدانگی، خداخواهی، اجتماعی بودن و کمال‌گرایی از ابعاد و شئون وجودی اوست. بنابراین از این نگاه انسان همسان سایر پدیده‌ها نیست، بلکه دارای کرامت و مکانت ویژه است و ساختار او به گونه‌ای ساخته و پرداخته شده که تربیت‌پذیر است و می‌تواند با تلاش و کوشش و عشق و مهرورزی و عبادت و خدمت به قرب و لقای خداوند برسد.

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آمدی عبدالواحد، غرر الحکم و دررالکلم ،
- ۳- راغب اصفهانی، الحسن بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتب المرتضویه، ۱۳۸۵.
- ۴- جوادی آملی، عبدالله، کرامت در قرآن، تهران، نشر فرهنگي رجاء، ۱۳۷۲.
- ۵- طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن ، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق
- ۶- طبرسی، فضل ابن الحسن ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، لبنان بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ق
- ۷- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دارالتراث العربی البیروت، بی تا
- ۸- العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۰
- ۹- فیض الکاشانی، محسن، تفسیر صافی، تهران، مکتب الصدر، ۱۴۱۵ق
- ۱۰- الكلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، المکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸
- ۱۱-، فروع الکافی، ۱۳۹۱
- ۱۲- مزلو، ابراهام اچ، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد مقدس، آستان قدس، ۱۳۶۷